

چکیده

از موضوعات اساسی و مباحث حیاتی نهج البلاغه - که جملگی از مسائل اساسی جامعه انسانی محسوب می‌گردد - مسأله امامت و رهبری است. علی (ع) در سخنان و رهنمودهای ارزنده خویش در نهج البلاغه به بیان ابعاد مختلف این مسأله پرداخته‌اند:

اولاً: ضرورت آن را در اجتماع بشری مطرح

فرموده‌اند؛

ثانیاً: در ارتباط با همین لزوم و ضرورت رهبری، به امامت و پیشوایی صالح و حق، و نیز به رهبری ناشایسته و ناحق پرداخته‌اند؛

ثالثاً: معیارها و شاخصهای امامت و رهبری حق و درست را به طور دقیق مشخص کرده و نشانه‌های رهبری فاسد و امامت جور را نیز متذکر شده‌اند؛

رابعاً: التزام و تعهد رهبران جامعه را به آن معیارها و خط‌مشی‌ها لازم دانسته‌اند؛

خامساً: اطاعت مردم و گردن نهادن ملت به رهبری حق و صالح را وظیفه همگان بر شمرده‌اند؛ و سرانجام ایجاد مدینه فاضله را بر اساس ارزشهای والای انسانی ممکن و میسر دانسته‌اند.

مولای متقیان (ع) با بیان ابعاد مختلف این مبحث مهم، پژوهشگران این وادی را در برابر دریایی از معارف، قرار داده‌اند. امام (ع) با توجه به واژگان امامت، انارت، حکومت، ولایت، قیادت، خلافت و مشتقات آنها، مطالبی در خور توجه ارائه فرموده، و اهمیت مسأله رهبری و



سید ابراهیم سید علی

امامت را در بعد وسیع و گسترده‌ای مورد توجه قرار داده‌اند، زیرا از نظر مولا(ع) هر مسئول و صاحب مقامی، نوعی قیادت و رهبری را بر عهده دارد، خواه در رأس هرم قدرت و حاکمیت قرار داشته باشد و یا در سلسله مراتب پایین تری چون وزارت، امارت، استانداری، فرمانداری، و یا هر مقام دیگری از کارگزاری دولت و حکومت.

در این فرصت بر آنیم تا تحت همان عناوین یاد شده، به پژوهش بپردازیم و از خداوند متعال توفیق اصابت نظر و تکمیل عمل را می‌طلبیم.

ضرورت امامت و هبری

علی(ع)، آن پیشوای صالح و رهبر برحق، ضرورت امامت و لزوم رهبری را در جامعه بشری براساس ضرورت زندگی اجتماعی در بیانی شیوا و جمله‌ای بلیغ و رسا چنین مطرح فرموده است:

«إِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَفْعَلُ فِي أَمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ وَيَسْتَمْتِعُ فِيهَا الْكَافِرُ وَ يُبَلِّغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ وَيُجْمَعُ بِهِ النَّبِيُّ وَ يُقَاتَلُ بِهِ الْعَدُوُّ وَ تَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ وَ يُؤْخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوِيِّ حَتَّى يَسْتَرْجِحَ بَرٌّ وَ يَسْتَرْجِحَ مِنْ فَاجِرٍ»^(۱)

بی‌تردید و ناگزیر، برای مردم امیر و راهبری لازم است. خواه نیکوکار و صالح، و یا نابکار و فاجر، تا انسان مؤمن در پرتو حکومت امام صالح، به کار و کوشش بپردازد، و شخص کافر در سایه حکومت حاکمان جور بهره و لذت برده و کام بگیرد، و خداوند اجلها را طی حکومتها به انجام

می‌رساند. با حاکمیت رهبران است که مالیات فیء گردآوری می‌شود و با دشمن کارزار و راهها امن می‌گردد و حق ضعیف از قوی گرفته می‌شود تا اینکه انسان نیکوکار، آرام می‌گیرد و به طور کلی مردم از آسیب و گزند مردمان شرور و فاجر راحت می‌شوند و در امان می‌مانند.

این کلام مولا امیرالمؤمنین(ع) در ردّ دعوی پوچ خوارج است که به نوعی به آنارشیزم گرویده و تحت عنوان دلقرب «لا حکم الا لله» مدعی آن بودند که نباید در میان بشر، امارت و فرمانروایی و حکومت باشد و به طور کلی رهبری و امامت رانفی می‌کردند و با این فکر خام بین رهبری حق و عدالت و حکومت جور و ستم، فرقی قائل نبودند، و چنانکه تاریخ خاطر نشان می‌سازد این جماعت گردهم آمدند و به تبادل نظر پرداختند! و فساد جامعه آن روز را معلول حکومت حاکمان وقت دانستند و توطئه ترور آنان را چیدند هر چند که به دنبال این توطئه، فقط امیرالمؤمنین(ع) به شهادت رسید و بقیه جان سالم به در بردند.

به هر حال، علی(ع) این فکر خام را بسیار سخیف دانسته و در جایی دیگر همین مضمون را با عبارتی کوتاهتر چنین بیان فرموده است:

«أَمَّا الْأَمْرَةُ الْبَرَّةُ فَيَفْعَلُ فِيهَا الشَّقِيُّ وَ أَمَّا الْأَمْرَةُ الْفَاجِرَةُ فَيَسْتَمْتِعُ فِيهَا الشَّقِيُّ»^(۲)

در امارت و حکمروایی حق و نیکو، انسان با تسقوا بکسار می‌پردازد، و اما در حکومت و فرمانروایی فاسد و فاجر، شخص بدبخت و شرور، کامروا می‌شود.

خلاصه مفاد این جمله و جمله نخستین، آن است که به هر حال امامت و رهبری و حکومت و زمامداری در جامعه بشری ضرورت دارد و اگر تشکیلات رهبری حق و حکومت صالح راه نیفتند و طرح آن پیاده نشود، بدون شک حکومتی ناصالح و فاسد روی کار خواهد آمد و زمام رهبری و مدیریت جامعه را به دست خواهد گرفت، چنانکه خود خوارج در طول تاریخ چه در زمان علی (ع) و یا در قرون متأخر کاملاً تشکیلاتی عمل کرده و تحت پوشش نوعی رهبری و زعامت قرار گرفتند. آنان در آغاز در اطراف ذوالثدیبه در نهروان گرد آمدند و تحت پوشش رهبری او، بر امام برحق شوریدند و آشفتگی‌هایی را به وجود آوردند و در اعصار بعد هم افرادی به عنوان رهبران این جریان، پیش افتادند و رخدادهای تلخی را در جهان اسلام موجب گشتند. چنانکه در صفحات بعد اشاره خواهیم کرد، حکومت و رهبری آنان مضدافی بارز از مصادیق رهبری‌های فاسد و حکومت‌های ناصالح است.

ضرورت حکومت و لزوم وجود تشکیلات در نظام اجتماعی بشری آن اندازه واضح است که فیلسوف پرآوازه یونان ارسطو می‌گوید:

«انسانی که بتواند بدون نظامات اجتماعی و حکومت زندگی کند یا حیوان است یا خدا».^(۳)

یعنی حکومت و زعامت برای انسان - که موجودی اجتماعی است - امری حتمی و ضروری است و فقط خداوند متعال است که از

این اصل مستثنی می‌باشد و نیز حیوانات که جامعه ندارند و در صورت اجتماع در میان آنها تنها قانون جنگل حکمفرماست و بدون حکومت و رهبری می‌زیند.

علی (ع) در بیانی دیگر نبود یک حکومت توانمند و وجود خودمحموری‌ها و منیت‌های فردی را از موجبات تباهی انسان برشمرده و سرانجام به اصلی‌ترین عامل هلاکت و شقاوت بشر اشاره فرموده است:

«كَانَ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ اِمَامًا نَفْسِيهِ قَدْ اَخَذَ مِنْهَا فِيمَا يَرَى بِعُزَى ثِقَاتٍ وَ اَسْبَابِ مُحْكَمَاتٍ».^(۴)

گویا هر شخصی از ایشان، (در آن اجتماع گسیخته و هرج و مرج) رهبر و پیشوای خویشان است و به زعم خود به رشته ناگستنی و وسایل محکم چنگ زده است.

به تصور ما همین اندازه بیانات مولی (ع) در اثبات لزوم و ضرورت حکومت و رهبری در جامعه بشری کافی است، لیکن اشاره به این نکته نیز خالی از فایده نیست که در تفکرات نوین و در قرون اخیر عده‌ای که درباره نظامات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، مطالعاتی انجام داده‌اند شدیداً به یک بعدنگری گرفتار آمده و حکومت و دولت را از یک زاویه، مورد مذاقه قرار داده‌اند، و لذا منحرف گشته و به سرنوشتی همچون سرنوشت خوارج در عالم اسلام دچار گشته‌اند.

کارل مارکس می‌گوید:

«دولت اساساً آلت سرمایه‌دار یا ارکان

امامت و رهبری حق

چنانکه خاطر نشان شد، امامت و زعامت و رهبری در جامعه بشری، امری ضروری است و بدون رهبری و حاکمیت، نمی توان زندگی اجتماعی داشت. منتها اگر رهبری و امامت حق و صالح، در جامعه تحقق نیابد، خواه ناخواه، رشته امور و زمام حکومت را اشخاص ناصالح و نابکار بدست خواهند گرفت و رهبری ناحق و پیشوایی جور و ستم را ایجاد خواهند کرد. امیرالمؤمنین علی (ع) در ستایش رهبری رسول اکرم و زعامت شایسته پیامبر اسلام چنین فرمود:

«وَلِيَّهُمْ وَالِيٌّ فَأَقَامَ وَ اسْتَقَامَ حَتَّى ضَرَبَ الدِّينَ بِحِجْرَانِهِ»^(۶)

رهبری صالح
از دیدگاه
نهج البلاغه

شماره ۵۰۴ و ۱۲۷

رسول گرامی اسلام با سیاست دینی و برنامه شریعت، به ولایت و حکومت و فرمانروایی پرداخت تا آیین اسلام را برقرار ساخت و نظام اسلامی را توانمند نمود.

علی (ع)، پیامبر را رهبری توانمند و والی و حاکمی صاحب سیاست و برنامه، معرفی می فرماید که توانسته نظامی را بر پایه آن سیاست و برنامه بوجود بیاورد.

در خطبه ای در مقام اندرز به یاران و اصحاب خویش و یادی نیکو از پیامبر اکرم چنین فرمود:

«إِمَامٌ مِّنْ أَتَقَى وَ بَصِيرَةٌ مِّنْ اهْتَدَى»^(۷)

او - پیامبر اکرم (ص) - رهبر و پیشوای متقیان و پروا پشنگان و چشم بینای هدایت شدگان و ره یافتگان است.

دوست دارم که خداوند میان من و شما

کاپیتالست و ابزار کشمکش طبقاتی است و نیرویی است که بوسیله آن، طبقات تحت استثمار در زنجیر انقیاد و بندگی گرفتار آمده اند.»^(۵)

ملاحظه می کنید که این کلام مارکس از چند نظر قابل نقد و بررسی است:

اولاً کمونیستها با وجود چنین تعریفی خود صاحب حکومت و دولتی گشته اند آنان دولت و حکومت خود را چگونه باید تعریف کنند و با وجود تحولات عظیم و بنیادینی که در اردوی سوسیالیزم و مارکسیسم و کمونیسم در عصر ما بوجود آمده باید به این نتیجه رسید که حکومت مارکسیستها از نوع رهبری های ضلالت پیشه ای است که در تاریخ همواره فاجعه آفریده و موجبات کندی سیر کاروان بشری را به سرحد کمال ممکن فراهم آورده و می آورد.

ثانیاً اگر قضاوت و داوری مارکس مطلق و درباره همه نوع حکومتها باشد حکومت آنان نیز از همین قماش خواهد بود اگر مطلق نباشد چگونه از مورد خاصی نتیجه عام و کلی می توان گرفت؟

ثالثاً در سنجش کلامها به این نتیجه می رسیم که مردان خدا مانند علی (ع) که با دیدی واقعی تر به مسائل می نگرند، ضمن طرح ضرورت حکومت، به بیان نوع صالح و فاسد آن می پردازند که به حقیقت و عینیت مسائل نزدیکتر است، لیکن کلام دیگران شعارگونه و تهی از محتواست و با واقعیات حیات انسانی تا حد زیادی انطباق ندارد.

جدایی بیاندازد و مرا به آن کسان و مردمانی که
مناسبتند ملحق سازد. به خدا سوگند آنان،
انسانهایی هستند که نظرشان مبارک است و
مردمانی و قور و سنگینند. حقگویند و از باطل،
سخت‌گریزانند، پیشی‌گیرنده در راهند، مرکب
در راستای جاده رانند، به حیات اخروی و
زندگی جاویدان دست یافته و به کرامت و
زیستی گوارا رسیده‌اند. به خدا سوگند زود باشد
که جوان مغرور و متکبر تقفی بر شما سلطه یابد،
نعمتهای شما را پایمال سازد و گوشت بدنشان را
ذوب کند و آب نماید، آن حشره کثیف...!

«إِیْهِ أَبَا وَذَخَّة».

مولای پارسایان، سخن از سلطه حجاج بن
یوسف تقفی به میان آورده و ضمن این
پیشگویی آرزوی دیدار مردمانی را دارد که قدر
رهبری انسانی چون مولا را دارند، ولی چه باید
کرد آنگاه که عده‌ای در سطحی پایین از حیث
معرفت و شناختند و خواه ناخواه زمینه سلطه
پلیدانی چون: معاویه و حجاج را فراهم
می‌سازند؟

امیرالمؤمنین (ع) در خطبه‌ای دیگر به
صلاحیت خویش در امر رهبری پرداخته و
چنین فرمود:

«إِیْهَا النَّاسُ الْجَمِیْعَةُ أْبْدَانُهُمُ الْمُخْتَلِفَةُ
أَهْوَاؤُهُمْ كَلَامُهُمْ یُوْهِی الصَّمَّ الصَّلَابَ وَفَعْلُهُمْ
یُطْمِعُ فِیْكُمْ الْأَعْدَاءَ تَقْوُلُونَ».^(۸)

ای مردمی که تنها و بدنهایتان گرد هم است و
لیکن خواستار و تمایلاتتان، پراکنده! سخن شما
سنگ سفت و سخت را می‌ترکاند، ولی عملتان

دشمن را به طمع وامی‌دارد، در مجالس و نشستها
چنین و چنان می‌گویید، اما هر وقت صحبت
کارزار و نبرد به میان می‌آید به فکر راه فرار
می‌افتید. آنکس که شما را به سوی خود خواند
کارش سامان نیابد و آنکه با شما سر و کار داشته
باشد هرگز نیاساید. عذرهای ناموجه و دلیل‌های
سست و واهی می‌آورید و از من انتظار مهلت
طولانی دارید همچون بدهکارانی که موعد
وامشان سررسد و بدون عذر موجه باز مهلت
می‌طلبند. هرگز آدمی که خوار زبون است از ظلم و
ستم جلوگیری نکند و حق جز با تلاش و کوشش
درک نشود. شما از کدام خانه جز خانه خود دفاع
خواهید کرد؟ و همراه کدامین پیشوا و امام جز من
به نبرد و پیکار، برخواهید خاست؟ به خدا سوگند
فریب‌خورده واقعی کسی است که فریب شما را
بخورد و هر که با کمک شما به پیروزی و موفقیت
برسد، به کم بهره‌ترین سهم دست یافته است و هر
که با شما به تیراندازی بپردازد. با تیر و کمان
شکسته‌ای تیر انداخته است. به خدا سوگند! حال
من با شما چنین است که سخنهایتان را راست
نمی‌بینم و به نصرت و کمک شما دل‌نسته‌ام و با
شما دشمنی را نمی‌توانم تهدید بکنم. شما را چه
شده؟ درد شما چیست؟ درمان و طبابت شما
چگونه است؟ دشمنانتان هم مردمانی همانند
شمایند. چقدر سخن غیرعالمانه می‌گویید و چرا
این همه غفلت و بی‌پروایی و چرا این اندازه طمع
به ناحق دارید؟

ملاحظه می‌کنید که مولا سلام الله علیه، با
دلی دردمند و با کلماتی سوزان، تازیانه ملامت

را بر جانهای مردمانی می نوازد که از امامت و رهبری او بهره لازم نمی برند. در عوض از اصحاب معاویه یاد می کند آنکه رهبری فاسد و تبهکار است لیکن یارانش از او شنوایی کامل دارند، و سرانجام خاطر نشان می سازد که بشریتی که بایستی تحت یک رهبری قرار گیرد و جامعه ای که باید در اطاعت امام عادل باشد، چرا از فرمان او سرپیچی می کند و مجال سلطه برای رهبران فاسد و ناحق را فراهم می سازد؟!!

در خطابه دیگر در همین زمینه فرمود:
 «وَإِنْ اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَى إِمَامٍ طَعَنْتُمْ...»^(۹)

خدا را سپاسگزارم و زبان به شکوه و گله نگشایم که مرا گرفتار شما ساخته است، ای جماعت پراکنده ای که هرگاه فرمان دهم اطاعت نمی کنید و اگر بخوانمتان پاسخ نمی دهید و هر زمان فرصت پیدا کنید و به خود وا گذاشته شوید در باطل فرو روید و اگر جنگ شود می ترسید و ضعف نشان می دهید و هرگاه به درگیری نیاز افتد پس می گرایید. دشمنانان بی پدر با داد از نصرت و جهاد در راه حق چه انتظار دارید؟

آیا آیینی که شما را گرد هم آورد، و غیرتی که شما را برانگیزاند ندارید؟! آیا جای شگفت نیست که معاویه آن همه اراذل و اوباش خشن را بی آنکه عطا و مستمری به ایشان بدهد، فرامی خواند، همگی اجابت کرده و تبعیتش می کنند لیکن من شما را که وارثان اسلامید و جانشیمان اصحاب رسول الله هستید و به شما کمک مالی می کنم و بخشی از بیت المال را به شما عطا می کنم باز از اطراف من می پراکنید و به اختلاف می پردازید؟

در باره امر خوشایندی سخن نمی گویم که همه تان راضی باشید و راجع به امر ناخوشایند هم، اتفاق نظر ندارید در این لحظه دوست داشتنی ترین چیز برای من مرگ است. قرآن را برای شما درس دادم و حجتها را بر شما تمام کردم و هر منکر و بدی را برای شما شناساندم و چیزهای ناگوار و تلخ را در ذائقه شما شیرین و گوارا ساختم. ای کاش نابینا می دید و شخص خواب آلود بیدار می شد! چقدر جاهل و نادانند مردمی که رهبرشان معاویه است و تربیت دهنده و ادب کننده شان فرزند آن زناکار معروف می باشد.

رهبری فاسد

پیشوای ستمگر و زعیم فاجر نه تنها خود که جمعی را به فساد و تباهی می کشد و لذا وبال و بار سنگین ملتها و جمعیتها را به گردن می گیرد و به همین مناسبت کیفری سنگینتر و بازخواستی سخت تر، دارد.

علی (ع) به نقل از رسول خدا (ص) فرمود:

«يُؤْتَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِالْإِمَامِ الْجَائِرِ وَ لَيْسَ مَعَهُ نَصِيرٌ وَلَا عَاذِرٌ فَيُلْقَى فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَيَدْوَرُ فِيهَا كَمَا تَدْوَرُ الرَّحَى ثُمَّ يَزْتَبِطُ فِي قَعْرِهَا»^(۱۰)

امام و پیشوای ستمگر را در روز قیامت، می آورند در حالی که یاور ندارد و احدی نمی تواند برای او عذر و بهانه ای بتراشد، آنگاه در آتش جهنم انداخته می شود و همچون سنگ آسیا در میان آن می چرخد سپس در قعر جهنم به بند کشیده می شود.

امیرالمؤمنین (ع) افسوس از این می خورد که

رهبری حق حمایت نشود بلکه تضعیف گردد و در نتیجه بی‌خردان و سبک‌مغزان بر جامعه حکمفرما باشند که بالاخره هیچ جامعه‌ای بی‌حکومت نخواهد ماند.

«وَلَكِنِّي أَنَسَىٰ أَنْ يَلِيَ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ سَفَهَاؤُهَا وَفُجَارُهَا فَيَتَّخِذُوا مَالَ اللَّهِ دُولًا وَ عِبَادَةَ خَوْلًا وَ الصَّالِحِينَ خَوْبًا وَ الْفَاسِقِينَ جُزْبًا» (۱۱)

تأسف من از این است که امور مردم و حکومت بر امت را سفیهان و فاجران به عهده بگیرند پس ثروتهای خدایی را دست بدست کنند، بندگان خدا را برده خویش سازند با نیکان بجنگند و با فاسقان و تبهکاران سازش کنند و آنان را حزب خود قرار دهند.

امام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام قیادت و رهبری را در حکومت فاسد و امامت جور و ستم بدست شیطان می‌داند و چنانکه در بخش معیارها و شاخصها اشاره خواهیم کرد آن را ویژگی حکومت جور می‌شمارد.

«فَاتَّقِ اللَّهَ يَا مَعَاوِيَةُ فِي نَفْسِكَ وَ جَسَادِكَ الشَّيْطَانَ قِيَادَكَ» (۱۲)

ای معاویه! از خدا پروا کن و خود را از تباهی و هلاکت نگه‌دار و افسارت را از دست شیطان بگیر که او ترار رهبری می‌کند.

از دیدگاه مولی حکومت اشرار و حاکمیت مردمان فاجر نتیجه تضعیف حکومت و رهبری حق و اثر وضعی آن، می‌باشد.

«لَا تَتَّكُوا الْأُمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَيُولَىٰ عَلَيْكُمْ شِرَارُكُمْ ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا

يُشْتَجَابُ لَكُمْ» (۱۳)

امر به معروف و نهی از منکر را رها نکنید که اشرار و اوباش بر شما حاکم شده و ولایت پیدا کنند پس هر چه دعا کنید به اجابت نرسد.

از نظر علی (ع) منافقان عمده‌ترین شکل‌دهنده و تقویت‌کننده رهبری فاسد و حکومت جورند چون حرکت نفاق از اساسی‌ترین حرکت‌های هرج و مرج‌زا و آشوب آفرین است و همان زمینه حکومت و رهبری باطل و ناحق را قوام می‌بخشد.

«فَتَقَرَّبُوا إِلَىٰ أُمَّةٍ الضَّلَالَةِ وَ الدَّعَاةِ إِلَى النَّارِ بِالزُّورِ وَ الْهَيْئَانِ فَوَلَّوْهُمُ الْأَعْيَالَ وَ جَعَلُوهُمْ حُكَّامًا عَلَىٰ رِقَابِ النَّاسِ فَأَكَلُوا بِهِمُ الدُّنْيَا» (۱۴)

منافقان، به رهبران گمراهی و ضلالت و فراخوانندگان به سوی تباهی و آتش تقرب پیدا کردند و در این کار به زور و بهتان توسل جستند. این رهبران و پیشوایان جور و ستم، منافقان را به کار گماشتند و آنها را برگرده مردم سوار کردند و با هم و بوسیله هم، به جهان‌خواری پرداختند.

شاخصها و معیارها

پیرامون اینکه معیارهای رهبری حق و شاخصهای آن کدامند و علائم و نشانه‌های رهبری باطل و فاسد چیست؟ سخن بسیار می‌توان گفت، لیکن در این بخش نیز به بحثی فشرده و کوتاه اکتفا می‌کنیم.

از دیدگاه علی (ع) نخستین شاخص در این زمینه روابط ولایی با پیامبر است. چنانچه

می فرماید:

«فَأِنَّهُ لَا سِوَاءَ إِمَامٍ أَهْدَىٰ وَ إِمَامٍ الرَّدَىٰ وَ
وَلِيٍّ النَّبِيِّ وَ عَدُوٍّ النَّبِيِّ» (۱۵)

هرگز برابر نیستند امام هدایت و پیشوای
ضلالت و هلاکت، و دوست و ولی پامبر و دشمن
و بدخواه او.

در یبانی دیگر ضمن تعیین شاخص حقانیت
یک رهبری، ملاک و آثار دوستی و ولای
رسول الله (ص) را هم مشخص کرده چنین
فرمود:

«إِنَّ أَوْلَىٰ النَّاسِ بِالْأَنْبِيَاءِ أَعْلَمُهُمْ بِمَا جَاءُوا
بِهِ... إِنَّ وِلِيَّ مُحَمَّدٍ مِّنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ إِنْ بَعْدَتْ
لِحُمْتُهُ وَ إِنْ عَدُوٌّ مُحَمَّدٍ مِّنْ عَصَىٰ اللَّهَ وَ إِنْ قَرَّبَتْ
قَرَابَتَهُ» (۱۶)

شایسته ترین و مناسب ترین مردم به پیامبران،
داناترین مردمند نسبت به شریعت و آیین ایشان و
همانا دوست و یاور محمد (ص) کسی است که از
خداوند اطاعت می کند هر چند که با رسول الله
خویشاوندی نزدیک داشته باشد.

از نظر علی (ع) امام بر حق و رهبر صالح
مجری فرمان خدا و پیاده کننده دستورهایی
اوست و ابدأ از خود مطلبی و خواستی ندارد و
این، خود یک معیار مشخص و تعیین کننده
می باشد.

«...إِنَّهُ لَيْسَ عَلَى الْإِمَامِ إِلَّا مَا حَمَلَ مِنْ أَمْرِ
رَبِّهِ...» (۱۷)

ای مردم به جهالت تان تکیه نکنید و تابع هواها
و هوسهایتان نباشید... بر امام نیست جز آنچه از
سوی پروردگارش تکلیف شده که پندی رسا

گوید، در خیرخواهی بکوشد، سنتها احیا کند،
حدوده با دارد و به بهره و نصیب مردم بپردازد...
با استفاده از این رهنمود مثبت می توان نتیجه
گرفت که رهبری ناحق و فاسد عکس آنست که
او به دنبال هوای نفس خویشتن است. بر مرکب
جهل و جهالت سوار است، در قاموس او لغت
پند پیدا نمی شود، بدعتها به جای سنت مطرح
می گردند و حدود جملگی تعطیلند و مردم از
بهره و نصیب خود محروم می باشند.

در کلامی دیگر همین مضامین را با
جمله های زیبای دیگر چنین فرمود:

«فَاعْلَمْ أَنَّ أَفْضَلَ عِبَادِ اللَّهِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ
عَادِلٌ هِدْيِي وَ هَدَىٰ فَأَقَامَ سُنَّةَ مَغْلُومَةٍ وَ أَمَاتَ
بِدْعَةٍ مَّجْهُولَةٍ وَ إِنَّ السُّنَنَ لَكَثِيرَةٌ لَهَا أَعْلَامٌ وَ إِنَّ
الْبِدْعَ لظَاهِرَةٌ لَهَا أَعْلَامٌ» (۱۸)

بدان که بافضیلت ترین بندگان خدا نزد
خداوند امام و پیشوای دادگر است که خود هدایت
یافته است و دیگران را به راه راست رهنمون است.
سنت شناخته شده ای را به پا می دارد و بدعت
زشت و منکری را از بین می برد و البته سنتها
روشنند و نشانها دارند و بدعتها هم آشکارند و
علائم دارند.

«وَ إِنَّ شَرَّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ جَائِزٌ ضَلَّ وَ
ضَلَّ بِهِ فَأَمَاتَ سُنَّةَ مَاخُودَةٍ وَ أَحْيَا بِدْعَةَ
مَتْرُوكَةٍ» (۱۹)

بدترین مردم نزد خدا پیشوای ستمگر و جانر
که گمراه می کند و خویشتن نیز گمراه است
سنتهای مورد عمل را می میراند و بدعتها را
شده را مطرح می سازد.

رهبری صالح
از دیدگاه
نهج البلاغه

شماره ۵۰۴، ۱۳۱

از دیدگاه نهج البلاغه تعصب کور و کبر و نخوت و استکبار از علانم رهبری جور و ستم است و آن، از ویژگیهای ابلیس بوده و اینگونه رهبران، آن خصال را از رهبرشان ابلیس به میراث برده‌اند.

«فَعَدُوُّ اللَّهِ إِمَامُ الْمُتَعَصِّبِينَ وَ سَلْفُ الْمُسْتَكْبِرِينَ الْأَسْذَى وَ نَفْعُ أُسَاسِ الْعَصِيَّةِ...»^(۲۰)

پس دشمن خدا (ابلیس) پیشوای متعصبان و سلف خود برترینان است آنکه سنگ بنای تعصب را نهاده است.

در جایی دیگر عده‌ای از ویژگیها را یکجا توضیح می‌دهد و رهبری صالح و ناصالح را از هم جدا می‌کند.

«أَنَّهُ لَا يَتَّبِعِي أَنْ يَكُونَ الْوَالِي عَلَى الْفُرُوجِ وَ الدَّمَاءِ وَ الْمَقَاتِمِ وَ الْأَحْكَامِ وَ إِمَامَةَ الْمُسْلِمِينَ الْبُخِيلِ فَتَكُونُ فِي أَمْوَالِهِمْ نَهْمَتُهُ وَ لَا الْجَاهِلُ فَيُضِلُّهُمْ بِجَهْلِهِ وَ لَا الْجَانِي فَيَسْتَطْعُهُمْ بِجَنَائِهِ وَ لَا الْحَائِفُ لِلدُّوَلِ فَيَتَّخِذُ قَوْمًا دُونَ قَوْمٍ وَ لَا الْمُزْتَمِّي فِي الْحُكْمِ فَيَذْهَبُ بِالْحَقُوقِ وَ يَقِفُ بِهَا دُونَ الْمَسَاطِعِ وَ لَا الْمَسْطَلُّ لِلسُّنَّةِ فَيُهْلِكُ الْأُمَّةَ...»^(۲۱)

آنکه بر ناموس، خون و مال مردم حکومت می‌کند و کسی که دستور و فرمان صادر می‌کند و رشته رهبری و زمامداری را بدست دارد نباید مردی بخیل و تنگ‌نظر باشد که از اموال ایشان برخوردار نباشد و نادان نیز شایسته نیست رهبری مسلمانان را بعهده بگیرد که در اثر جهل و نادانی، آنان را گمراه خواهد نمود و جفاپیشه نیز

نباید باشد که از آنان خواهد برید و نسبت به دولتها و حکومتها نیز، ستم‌پیشه نباید باشد که بی‌جهت قومی را بر قومی دیگر مقدم خواهد داشت (و حیف و میل‌کننده در بیت‌المال هم نباشد که قومی را بی‌سبب بر قومی دیگر رجحان خواهد داد) و رشوه‌خوار هم نباید زمام امور مسلمانان را بدست گیرد که حقوق مردم را پایمال می‌سازد و حدود الهی را رعایت نمی‌کند و بالاخره، آنکه رهبری امت را بدست می‌گیرد نباید سنتها و شیوه‌های پسندیده را معطل گذارد که امت را تباه و هلاک خواهد ساخت.

روح امامت حق و رهبری صالح، خدمت به مردم و انجام وظیفه است در صورتیکه رهبران دنیایی و حاکمان جور، هدفشان سلطه و هم و غمشان دنیاخواری است.

«أَتَأْمُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجُورِ فِيمَنْ وُلِّيَتْ شَأْنِيهِ وَ اللَّهُ لَا أَطُورُ بِهِ مَا سَمَرَ سَمِيرٌ وَ مَا أَمَّ نَجْمٌ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا...»^(۲۲)

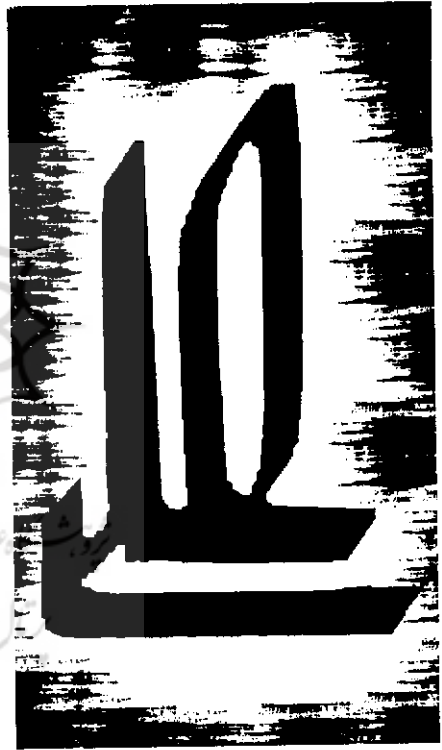
آیا انتظار دارید من، پیروزی را با ستم کردن در حق مردمی که برایشان حکومت می‌کنم بدست آورم! هرگز. به خدا سوگند چنین رفتاری نخواهم داشت؛ تا روزگار هست و تا ستاره‌ای به دنبال ستاره‌ای می‌گردد و می‌درخشد.

در نظرگاه علی (ع) رهبر جامعه باید در تقسیم مشاغل و اعطای پستها و مسئولیتها بر پایه صلاحیت و خیرخواهی اقدام کند و هرگز از روی هوس و میل شخصی به این مهم نپردازد. به مالک اشتر فرمود:

«قَوْلٌ مِنْ جُودِكَ أَنْصَحَهُمْ فِي... قَوْلٌ عَلَى

أُمُورِكَ خَيْرُهُمْ... وَلَا تُوَلِّهِمْ مَحَابَبَةً وَأَثَرَةً» (۲۳)

ای مسالک از سپاهیان، خیرخواه‌ترین را فرمانده کن و بر پست‌ها بهترین را بگمار و هرگز ولایتها و مدیریتها را به دلخواه و بدون مشورت، انجام نده، و از آنجهت که حکومت و امارت برای رهبر حق فقط وسیله احقاق حق و ابطال باطل است لذا حکومت و امارت در حد ذات خود برای او ناچیزترین و کم‌بهاترین شیء است.



در خطبه‌ای فرمود:

«وَاللَّهِ مَا كَانَتْ لِي فِي الْخِلَافَةِ رَغْبَةٌ وَلَا فِي الْوِلَايَةِ إِزْبَةٌ» (۲۴)

به خدا سوگند مراد در خلافت و ولایت و حکومت شمارغبتی نیست و بدان نیازی ندارم. قیمت و ارزش این لنگه کفش کهنه و پاره چقدر است؟ گفت: آن، قیمت و بهایی ندارد.

فرمود: به خدا سوگند، آن لنگه کفش، دوست داشتنی‌تر از امارت و ریاست بر شماس است جز اینکه من حقی را استوار سازم و باطلی را دفع کنم. (۲۵)

رهبر حق بایستی کارگزاران را زیر نظر داشته و اعمال و کردارشان را کنترل کند و آنان را به حال خود وامگذارد که آنها هر چه خواهند با مردم همان کنند و از اموالشان هر مقدار که خواهند بگیرند و ذخیره نمایند.

به برخی از کارگزاران خود چنین می‌فرمود:

«فَقَدْ بَلَّغَنِي عَنْكَ أَمْرٌ إِنْ كُنْتَ فَعَلْتَهُ فَقَدْ أَشْخَطْتَ رَبِّيكَ وَ عَصَيْتَ إِمَامَكَ وَ أَخْزَيْتَ أَمَانَتَكَ» (۲۶)

راجع به تو مطلبی به من گزارش شده که اگر آن درست بوده باشد و تو آنگونه عمل کرده باشی که گفته‌اند، پروردگارت را به خشم آورده‌ای و رهبرت را نافرمانی کرده و به امانت خیانت نموده‌ای.

از نظر مولی رهبر شایسته و امام برحق، وضع زندگی خود را در سطح پایین و در حداقل معیشت تنظیم می‌کند و هرگز با استفاده از قدرتی که دارد و موقعیتی که برای او فراهم شده است به رفاه و تجمل نمی‌پردازد و این یکی از معیارها و شاخصهای حکومت حق و عدل است و جز آن نشانه حکومت جور و ستم می‌باشد.

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَوَّضَ عَلَى أُمَّةٍ الْعَدْلَ إِنْ يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفَةِ النَّاسِ كَيْلًا يَتَّبِعَ بِالْفَقِيرِ قَقْرُهُ» (۲۷)

خداوند تعالی بر پیشوایان و امامان عدل و داد واجب کرده که زندگی خود را باضعیف‌ترین مردم

تطبیق دهند تا فقر و ناداری، مردمان تهیدست را نیازارد.

در بیانی دیگر رهبر حق و مردمی را اسوه و سرمشقی در این زمینه می شناسد و می فرماید:
«أَفْتَحَ مِنْ نَفْسِي بِأَنْ يُقَالَ هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ
وَلَا أَشَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ أَوْ أَكُونَ أُسْوَةً لَهُمْ
فِي جُشُوبَةِ الْعَيْشِ» (۲۸)

آیا به این بسنده کنم که به من امیرالمؤمنین گویند در حالی که در ناملایمات روزگار شریک و غمخوار مردم و یا سرمشقی برای ایشان در تلخی ها و ناگواری های زندگی، نباشم؟

از نظر علی علیه السلام، مجموعه تشریفات و برنامه های پرتکلف که احیاناً کرامت کلی انسانها را خدشه دار می سازد و سود قابل توجهی هم برای حاکمان و پیشوایان عاید نمی کند از نشانه های حکومت های جور و از ویژگی های رهبرهای فاسد می باشد.

امیرالمؤمنین به دهقانهای شهر انبار که پیاده شده و پیشاپیش او می دویدند فرمود:

«وَاللَّهِ مَا يَنْتَفِعُ بِهَذَا أَمْرًاؤُكُمْ وَ إِنَّكُمْ
لَتَشْقُونَ عَلَى أَنْفُسِكُمْ فِي دُنْيَاكُمْ وَ تَشْقُونَ بِدِي
آخِرَتِكُمْ» (۲۹)

به خداوند سوگند، رؤسا و امیران شما از این کار شما سودی نمی برند و شما بدین وسیله در دنیا خود را به زحمت می اندازید و در آخرت و حیات اخروی هم به سبب آن، بدبخت می شوید.

به نظر نگارنده شاخصها و معیارهای فراوان دیگری علاوه بر آنچه که گفته شد، می توان از نهج البلاغه در زمینه رهبری حق و ناحق استنباط

کرد، ولی ما به همین اندازه اکتفا می کنیم.

التزام و تعهد رهبران حق

این یکی دیگری از بحثهای جالب توجه نهج البلاغه است که رهبر و امام حاکم را مافوق قانون نمی شناسد و بلکه او را متعهدترین و عامل ترین کسان در رابطه با قوانین و مقررات می داند، و این خود، درسی است قرآنی که مولا خود تربیت شده قرآن کریم بوده است. مع الأسف رهبران نامردمی و حاکمان جور و سلاطین خودکامه، بطور کلی خود را دست بالا گرفته و مافوق قانون می دانند.

دکتر لارنس لاکهارت یکی از ایران شناسان، به مناسبتی درباره شاه سلطان حسین و تحریم شراب توسط وی جریانی نقل می کند که از نقطه نظر فوق قابل توجه است بخصوص با در نظر گرفتن اینکه او (سلطان حسین) را می توان آخوند السلاطین دانست او می نویسد:

«اما جلوگیری از نوشیدن مشروبات الکلی بساعت مخالفت شدید مخصوصاً در محافل درباری شد یکی از کسانی که از این موضوع سخت آشفته بود همان مریم بیگم عمه پدر شاه بود. بعد کروسنیکسکی داستانی را نقل کرده که طی آن عمه مزبور تمارض ورزید و بدین وسیله مشکل ممنوعیت شراب خواری! را حل کرده است.

پادشاه که از خبر بیماری عمه پدر خود سخت متأسف شده بود کسی را در دل شب به جلغا فرستاد که بی درنگ اندکی شراب بیآورد. شراب فروشان ارمنی که تصور می کردند

دسیسه‌ای در کار است و می‌خواهند آنها را به دام اندازند....

بالاخره از سفیر لهستان در دربار صفوی مقداری شراب تهیه کردند و خود شاه شراب را پیاله‌ای ریخت و با دست خویش به مریم بیگم داد. این زن محتاله که درس خود را خوب از بر می‌دانست به شاه چنین گفت: که حاضر نیست شراب بنوشد مگر آنکه پادشاه، نخست از آن بنوشد و چون سلطان حسین پاسخ داد که به علت نهی مسکرات در قرآن نمی‌تواند لب به شراب بزند مریم بیگم گفت: مقام سلطنت، شاه را برتر از قوانین قرار می‌دهد....» (۳۰)

و نقطه شاهد ما همین جمله اخیر است و راستی این، پندار طاغوتها و سلاطین جور بوده و هست که همیشه اجرای مقررات را وظیفه مردم دانسته و خود را استثناء می‌دانستند.

و اینک سخن علی علیه‌السلام را بشنوید که فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَحْتَكُمُ عَلَى طَاعَةٍ إِلَّا وَ أَسْبِقُكُمْ إِلَيْهَا وَلَا أَنهَاكُمْ عَنْ مَعْصِيَةِ إِلَّا وَ أَتَاهَا قَبْلَكُمْ عَنْهَا.» (۳۱)

ای مردم! به خدا سوگند، من شما را به اطاعت از خدا و عمل به وظیفه‌ای و انداشتم مگر آنکه خود، به آن اقدام کرده باشم و شما را از نافرمانی و گناهی باز نداشتم مگر اینکه قبل از شما خود، از آن خودداری کرده و امتناع نموده باشم.

امیرالمؤمنین به طور کلی از همه پیشروانش می‌خواهد که مرد عمل باشند و چیزی را که خود بدان ملزم نیستند انجام آن را از مردم نخواهند.

«وَأَمَّا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تَنَاهَا عَنْهُ فَإِنَّمَا أَمْرُهُم بِالْأَمْرِ بَعْدَ النَّهْيِ.» (۳۲)

شمانهی از منکر و گناه کنید و خود دست از آن بکشید چون شما موظف هستید که اول خودداری کنید بعد، از مردم انتظار نافرمانی و گناه داشته باشید و آنان را از ارتکاب معصیت بازدارید.

امیرالمؤمنین (ع) خودسازی را منشأ التزامها و تسعهدها دانسته چون بدون تردید در اثر آلودگی نفس و ابتلای به هوی و هوس است که انسان با روی مقررات و تعهدات می‌گذارد و از عمل به وظیفه سر باز می‌زند.

«مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ وَ لِيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ...» (۳۳)

هر آنکه خود را رهبر مردم قرار دهد باید قبل از آموزش دادن دیگران خود را آموزش دهد و باید تربیت عملی او قبل از تربیت زبانی باشد.

لزوم اطاعت از رهبر

چنانچه در مبحث نخستین خاطر نشان ساختیم حکومت برای جامعه بشری ضروری است و نشانه قدرت و عظمت هر حکومت در این است که مردم از رهبر و حاکم و زمامدار، اطاعت کنند و شوائبی داشته باشند و الّا هرج و مرج و آشفتگی قطعی است. کلام علی (ع) در این زمینه چنین است:

«وَالْأَمَانَةُ نِظَامًا لِلْأُمَّةِ وَ الطَّاعَةُ تَعْظِيمًا لِلْإِمَامَةِ.» (۳۴)

خداوند روح امانت و التزام و تعهد را سامانی

رهبری صالح
از دیدگاه
نهج البلاغه

شماره ۵۴ ۱۳۵

برای هر ملت قرار داده و اطاعت و فرمانبرداری مردم را، نشان عظمت و شکوه رهبری دانسته است.

و در سخنی دیگر، فرمود:

«عَلَيْكُمْ بِطَاعَةِ مَنْ لَا تُعْذِرُونَ بِجَهَالَتِهِ» (۳۵)

بر شما باد پیروی و اطاعت از کسی که از جهل و ناآگاهی به دور است و در مخالفت او عذری نندارید.

در بیان دیگر عدم اطاعت مردم از رهبر عاقل و باتدبیر رانمشأ نابسامانی و آشفتگی امور، معرفی فرموده و صراحتاً گفته است که اطاعت و عمل به رهنمودهای رهبر جامعه است که تحول اساسی بوجود می آورد در غیر اینصورت هرگز انتظار اصلاح نباید داشت.

علی در پاسخ کسانی که رهبری او را با شیطنت و افسارگسیختگی خود، خدشه دار کرده و ضعف ایجاد می کردند و با کمال وقاحت پیشوای جور و ستم، معاویه را با او مقایسه کرده و احياناً او را به سبب حسن تدبیر و مشی سیاسی اش می ستودند، فرمود:

«لِلَّهِ أَبُوهُمْ وَ هَلْ أَحَدٌ مِنْهُمْ أَشَدُّ لَهَا مِرَاساً وَ أَقْدَمُ فِيهَا مَقَاماً مِنِّي لَقَدْ نَهَضْتُ فِيهَا وَ نَا بَلَعْتُ الْعُشْرَيْنِ وَ هَا أَنَا ذَا قَدْ ذَرَفْتُ عَلَى السُّتَيْنِ وَ لَكِنْ لَا رَأْيَ لِمَنْ لَا يُطَاعُ» (۳۶)

خداوند پدرشان را بیامرزد آیا احدی از ایشان در رهبری جامعه و اداره جنگ و مدیریت آن، ممارستش از من بیشتر و سابقه اش از من فزون تر است؟! من هنوز بیست سالم نشده بود که وارد

جنگ شدم و اکنون افزون بر شصت سال دارم، ولی کسی که فرمانش را نمی برند و رهنمودش را آویزه گوش نمی کنند، رأی و نظر او هر چند صائب، چه فایده ای دارد؟

امیرالمؤمنین در سخنی دیگر حدود مشورت و خیرخواهی مردم را برای رهبر، معین می کند و توقعات و انتظارات را در چارچوبی مشخص می نماید و به صراحت می فرماید که:

این چنین نیست که رهبر و امام امت باید به سخن هر کسی عمل کند و برنامه اش را مطابق اشاره او تنظیم نماید.

«لَكَ أَنْ تُشِيرَ عَلَيَّ وَ أَرَى فَإِنْ عَصَيْتَكَ فَأَطِئَنِي» (۳۷)

تو می توانی نظر بدهی و من نیز صاحب نظر هستم و در آن می اندیشم و اگر چنانچه فکر و رأی تو را نپسندیدم و به نظر خود عمل کردم تو باید از من اطاعت کنی و فرمان ببری.

این کلام مولی (ع) در سطحی بسیار بالا قرار دارد و بدین وسیله پاسخ بسیاری از اشخاص که خود را خیرخواه و صاحب نظر می دانند و رأی خود را ابراز هم می کنند، ولی چون رهبر و امام عادل و بر حق مسلمین رأی و نظر او را صائب ندید و بدان عمل نکرد با وی به مخالفت برخاسته و کارشکنی می کنند و خود عصیان کرده دیگران را نیز به گردنکشی و امی دارند، به طور قاطع داده شده است. در خطبه غزایی دیگر که در ابعاد مختلف رهبری داد سخن داده و به رهبری حق و پیشوایی صالح لزوم اطاعت از آن

اشاره صریح دارد، چنین می فرماید:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ
أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ فَإِنْ شَعَبَ
شَاغِبٌ اسْتَعْتَبَ فَإِنَّ أَبِي قُوَيْلٍ»^(۳۸)

ای مردم! شایسته ترین انسان برای حکومت و
زامداری نیرومندترین است پس اگر کسی پس از
تصدی چنین انسانی، منحرف شود و آشوب و بلوا
ایجاد کند، مورد نکوهش قرار می گیرد و به
صورتی توجیه می شود و اگر به سر عقل نیامد با
وی قتال می شود تا آشوب و بلوا بخوابد.

در اینجا بحثهای جالب دیگر پیرامون
رهبری و مختصات آن، قابل طرح است مثل:
شورا، بیعت، میزان آگاهی و کارشناسی، حسن
تدبیر و مدیریت و بالاخره دو پهلو سخن نگفتن
و چندین عنوان دیگر که بحث پیرامون آنها رابه
فرستی دیگر حواله می دهیم و از خداوند
متعال هدایت و ارشاد می طلبیم.

پانویست‌ها

- ۱- رضی، شریف، نهج البلاغه، خ ۴۰، بند ۱ و ۲ و ۳.
 - ۲- رضی، سید شریف، نهج البلاغه خ ۴۰، بند ۴.
 - ۳- نوری، یحیی جاهلیت و اسلام، ص ۶۵۶.
 - ۴- رضی، سید شریف، نهج البلاغه، خ ۸۸.
 - ۵- ارسنجانی، حسن، حاکمیت دولتها، ص ۶۳.
 - ۶- نهج البلاغه، بخش کلمات قصار، شماره ۴۶۷.
 - ۷- همان، خ ۱۱۶، بند ۱.
 - ۸- همان، خ ۲۹، بند ۱ و ۴ و ۵ و ۶.
 - ۹- همان، خ ۱۸۰، بند ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸.
- ۱۰- همان، خ ۱۶۶، بند ۸.
 - ۱۱- همان، ن ۶۲، بند ۸ و ۹.
 - ۱۲- نهج البلاغه، ن ۳۲، بند ۴ و ن ۵۵، بند ۴.
 - ۱۳- همان، ن ۴۷، بند ۷.
 - ۱۴- همان، خ ۲۱۰، بند ۶ و ۷.
 - ۱۵- نهج البلاغه، ن ۲۷، بند ۱۶.
 - ۱۶- همان، ن ۹۶، بند ۱ و ۲.
 - ۱۷- همان، خ ۱۰۵، بند ۱۰.
 - ۱۸- نهج البلاغه، خ ۱۶۶، بند ۵ و ۶.
 - ۱۹- همان، خ ۱۶۶، بند ۵ و ۶.
 - ۲۰- نهج البلاغه، خ ۱۹۲، بند ۴ و ۵.
 - ۲۱- همان، خ ۱۳۱، بند ۵ و ۶ و ۷.
 - ۲۲- نهج البلاغه، خ ۱۲۶، بند ۱.
 - ۲۳- همان، ن ۵۳، بند ۵۰ و ۸۷ و ۷۱ و ۷۲.
 - ۲۴- همان، خ ۲۰۵، بند ۳.
 - ۲۵- همان، خ ۳۳، بند ۱ و ۲.
 - ۲۶- نهج البلاغه، ن ۴۰، بند ۱.
 - ۲۷- همان، خ ۲۰۹، بند ۴.
 - ۲۸- همان، ن ۴۵، بند ۱۴ و ۱۵.
 - ۲۹- نهج البلاغه، قصار شماره ۳۷، بند ۱ و ۲.
 - ۳۰- انقراض سلسله صفویه، دکتر لارنس لاکهارت، ص ۴۴.
 - ۳۱- نهج البلاغه، خ ۱۷۵، بند ۶.
 - ۳۲- همان، خ ۱۰۵، بند ۱۲.
 - ۳۳- نهج البلاغه، کلمه قصار، شماره ۷۳.
 - ۳۴- همان، قصار شماره ۲۵۲، بند ۵.
 - ۳۵- همان، قصار شماره ۱۵۶.
 - ۳۶- نهج البلاغه، خ ۲۷، بند ۱۶.
 - ۳۷- همان، قصار شماره ۳۲۱.
 - ۳۸- نهج البلاغه، خ ۱۷۳، بند ۱ و ۲.